

فهم فمینیستی امنیت ملی

دکتر قدیر نصری

مدیر گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۵/۲/۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۵/۳/۱۵

چکیده

مسأله مقاله حاضر این است که آیا می‌توان بین جنسیت و نوع تفسیر متن یا تحلیل موضوع، نسبتی برقرار کرد یا نه؟ بر مبنای این مسأله، فهم فمینیستی امنیت ملی و بین‌المللی و الزامات روش‌شناختی آن، به عنوان پرسش کلیدی مقاله طرح و در جواب آن این فرضیه آزمون شده است که «فهم فمینیستی امنیت ملی و بین‌المللی (به عنوان موضوع یا متن) به روش پس‌اپوزیتویستی و با هدف حل نابسامانی‌های جنسیتی صورت می‌پذیرد.» برای آزمون این حدس ذهنی، ابتدا روش شناخت فمینیست‌ها (در طیف‌های مختلف) را تبیین و سپس ملاحظات آنها در تحلیل امنیت ملی و بین‌المللی را تشریح کرده‌ایم. توسعه ابعاد امنیت، توجه به بدنه اجتماعی و تأکید بر تغییر به جای تداوم، از جمله ملاحظات کلیدی فمینیست‌ها در تحلیل موضوع است. مقاله پس از توضیح دغدغه‌های روش‌شناختی فمینیست‌ها، بدین نتیجه رسیده است که آنها با نقد رهیافت‌های متداول در حوزه روش و پژوهش، چهار نکته قابل توجه را تجویز می‌کنند. این چهار نکته عبارتند از معرفی امنیت اجتماعی به عنوان رکن بنیادین امنیت ملی، ترویج تعامل به جای استقلال، تأکید بر وجوه نرم‌افزاری امنیت ملی و بالاخره طرفداری از طرح‌های توسعه ملایم و مداوم به جای طرح‌های ضربتی و خشن. این تجویزها، صف فمینیست‌ها را از پوزیتویست‌ها جدا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: مطالبات افقی و عمودی، جنسیت، امنیت ملی، سلطه، شناخت‌شناسی، دولت - مرد

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال نهم • شماره سوم • پاییز ۱۳۸۵ • شماره مسلسل ۳۳

مقدمه

در مقاله حاضر با سه مفهوم اساسی سر و کار داریم. که عبارتند از:

یک. **شناخت‌شناسی**: شناخت‌شناسی به این پرسش می‌پردازد که آگاهی چیست و نوع قابل اعتماد آن کدام است؟ (۱)

دو. **سیاست**: پرسش اصلی سیاست این است که توزیع (مشروع یا نامشروع) نیازها و منافع در جامعه خاص چگونه است؟ (۲)

سه. **امنیت ملی**: در امنیت ملی، بدین مسأله پرداخته می‌شود که چگونه می‌توان از بروز تهدید یا آسیب علیه ارزش‌های اساسی (تمامیت ارضی، انسجام اجتماعی و رژیم سیاسی) دولت - ملت جلوگیری و در راستای ارتقای آن ارزش‌ها، اقدام کرد؟ (۳)

این سه مفهوم توسط اندیشمندان و مکاتب متعددی ترکیب شده و از دل آن ترکیب، پارادایم‌های فکری مختلفی برآمده که مکتب‌های رئالیسم، کانستراکتیویسم، پست‌مدرنیسم و غیره از آن جمله‌اند. (۴) هدف مقاله حاضر بررسی تحلیل‌های فمینیستی از سه مقوله فوق است و مشخصاً بدین پرسش پرداخته می‌شود که «فهم فمینیستی از سیاست امنیت ملی چه مکانیسمی دارد؟ مفروضات، اصول و الزامات فهم فمینیستی امنیت ملی و بین‌المللی کدامند؟» برای یافتن پاسخ به این پرسش، ابتدا معنا و انواع نگرش فمینیستی را توضیح داده و سپس ارکان نظری و روش‌شناختی - با توجه ویژه به مفهوم امنیت ملی - آن را تبیین می‌کنیم. همه این توضیحات برای آزمون این فرضیه است که: «فهم فمینیستی امنیت ملی بر پایه دغدغه‌های جنسیتی و به روش پس‌پوزیتیویستی صورت می‌پذیرد.» پیامد نظری و روش‌شناختی اثبات این فرضیه در حوزه مطالعات راهبردی، پدیداری نگاه فراگیر و کل‌نگر به امنیت ملی و پیامد عملی آن، باز اندیشی در توزیع فرصت‌ها و ملاحظات جنسیت‌محور است.

جستجو و بحث در «فهم فمینیستی امنیت ملی»، از آن‌رو مهم است که این مکتب فکری، هم در مواضع سلبی و هم در مواضع ایجابی، نکته‌های غنی و عمیقی دارد. به عبارت دیگر، آنچه فمینیسم در صدد تضعیف یا انکار آن است و یا در اثبات و ساختنش می‌کوشد، بسیار مهم است. زنان به عنوان نیمی از جامعه بشری مدعی‌اند که مردان، خشونت‌پنهان، ساختاری، مزمن و مستمری را علیه آنها طرح و اجرا کرده‌اند که یگانه راه رهایی از آن، ترمیم مناسبات

مخدوش و بعضاً شکستن شالوده‌های آن است. (۵) با این وصف، به نظر می‌رسد، مطالعات جامعه‌شناسان سنتی در خصوص ایده‌ها و علایق زنان بیش از حد معمولی فرسوده شده است. آنان معتقد بودند که زنان، سنت‌گرا و محافظه‌کارند، تابع همسران خود هستند، سیاست‌گریزی را به بازیگری سیاسی ترجیح می‌دهند و به طور کلی از تشکیل جنبشی خودجوش، رقابتی، گروهی، سازمان‌یافته و مبتنی بر ایدئولوژی مناسب عاجزند. این امر از آن‌روست که زنان همواره توسط مردان بسیج شده‌اند، به صورت فردی، مقطعی و پراکنده به سیاست‌های کلان پرداخته‌اند و بالاخره اینکه ایدئولوژی آنها، زنانه نبوده و در بهترین حالت ملغمه‌ای از علایق زنانه - مردانه بوده است. (۶)

مرور علایق فمینیست‌ها در حوزه امنیت ملی و بین‌المللی، نشان می‌دهد که آنها دیدگاه‌های بدیع و عمیقی در نقد روش‌های مکاتب متداول و تولید دانش - بخصوص در حوزه روابط بین‌الملل - دارند و آهنگ کلی تحولات حقوقی، اقتصادی و اجتماعی دنیا به گونه‌ای است که بعضی متفکران معتقدند «با تداوم روند فعلی، خانواده به شکلی که می‌شناسیم، تبدیل به بقایایی تاریخی خواهد شد که چیزی از عمرش باقی نمانده و در چنین شرایطی، شالوده زندگی همه ما دگرگون خواهد شد.» (۷) آنچه کاستلز را به این داوری رادیکال رسانده، دگرگونی‌های مهمی است که در نتیجه اقتصاد اطلاعاتی، تحولات فنی (مؤثر در تولید مثل)، علاقه فزاینده به خانواده‌های تک‌والدی، زندگی‌های مشترک موقت و پیرشدن جمعیت پدید آمده است؛ گویی عده چشمگیری از پستو خارج می‌شوند و به تعبیری «چشمه شوق زندگی مشترک، رو به خشکی می‌رود.» (۸) چنین روندی، در شرایطی که مفاهیمی مانند انسجام اجتماعی و مشروعیت سیاسی، اهمیت راهبردی یافته‌اند و به طور کلی آسیب‌پذیری داخلی بیشتر از تهدید خارجی، امنیت ملی را متأثر می‌کند، بسیار شایان توجه هستند. فهم سرشت و آهنگ دیدگاه‌های فمینیستی در حوزه امنیت ملی و بین‌المللی، هنگامی میسر است که مبانی و اجزای آن به خوبی آشکار شود. این مهم را با مرور اصول اساسی فمینیسم پی می‌گیریم. همانگونه که اشاره شد، در نقل و نقد این اصول، به موارد مرتبط با روش‌شناسی و مسائل راهبردی، با تفصیل بیشتری می‌پردازیم.

الف. ارکان فمینیسم

فمینیسم مجموعه متنوعی است از نظریه سیاسی، جنبش اجتماعی و فلسفه اخلاق. به تعبیر جان مانسبریج^۱، به علی‌رغم تنوع در اندیشه‌های فمینیستی، می‌توان سه پرسش اصلی آن را به ترتیب زیر برشمرد: (۹)

یک. سلطه جنس مذکر بر جنس مؤنث یا مردان بر زنان چگونه پیدا شد؟

دو. چرا این سلطه از سوی زنان پذیرفته شد؟

سه. نتایج اجتماعی، سیاسی و اخلاقی تداوم سلطه جنس مذکر بر مؤنث چیست؟

پرسش‌های فوق در پی تحولات عصر روشنگری و سپس انقلاب فرانسه مطرح شد؛ اما طی قرون نوزده و بیست بود که آشکارا صبغه سیاسی یافت و اکنون در نخستین سالهای قرن بیست و یکم فعالیت فمینیستی، غالباً سیاسی است؛ چون با سلطه دولت - مردان در افتاده است. بنابراین، اکنون تصور جنبش فمینیستی غیرسیاسی بسیار دشوار است؛ زیرا فمینیست کسی است که اولاً وجود تبعیض جنسیتی به نفع مردان و به زیان زنان را نمی‌پذیرد؛ ثانیاً به نادیده گرفته شدن نیازهای ویژه زنان و ارضاء نشدن آنان باور دارد؛ و ثالثاً اصلی‌ترین راه پایان دادن به تبعیض را ایجاد تغییر اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌داند.

یکی از دشواریهای بررسی ارکان فمینیسم این است که این شیوه نگرش، غالباً با ایدئولوژی‌های سیاسی‌ای نظیر لیبرالیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم و غیره همراه بوده؛ به گونه‌ای که مطالبات و توقعات فمینیستی، تحت‌الشعاع این ایدئولوژی‌ها قرار می‌گرفته است. به عنوان مثال، نظریه پردازان قرارداد اجتماعی مانند توماس هابز، ژان ژاک روسو یا جان لاک، بیشتر در جستجوی تثبیت حقوق فرد (فارغ از جنسیت آن) در مقابل دولت بودند؛ یا در مارکسیسم اصل این بود که رهایی کامل زنان در گرو پیشبرد مبارزات طبقاتی است. همچنین سوسیالیست‌هایی چون سن سیمون و فوریه بیشتر جامعه‌گرا بودند و مسأله آنها همبستگی بود نه دفاع از حقوق زنان و رفع سلطه مذکر.

1 . John Mansbridge

فمینیسم با وجود امتزاج سیاسی، مفهومی و روش‌شناختی با ایدئولوژی‌های مختلف سیاسی، متضمن مایه‌های قوی فکری هم بوده است. عمل اجتماعی غالب فمینیست‌های قرن بیستم از آراء و اندیشه‌های همان کسانی تغذیه می‌شود که به شناسایی معضلات ویژه زنان پرداخته‌اند؛ به ویژه اگر ریشه این معضل را در سلطه مردان دیده باشند. برخلاف فمینیست‌های آرامی چون مری آستل (۱۶۶۶-۱۷۳۱) که فقط بر «ظرفیت تفکر منطقی زنان» و ضرورت استقلال روانی - مالی زنان از مردان تأکید داشتند، فمینیست‌های قرن بیستم به نقد و موضع‌گیری سلبی اکتفا نمی‌کنند و در خصوص توانمندسازی زنان و «استراتژی مؤنث محور»^۱ سخن می‌گویند. بنابراین، اگر ادعا کنیم که طی سه قرن اخیر، نظریه‌های فمینیستی از «مطالبات افقی» به سمت «مطالبات عمودی» پیش رفته و از موضع‌گیری سلبی به سمت سیاست‌ورزی ایجابی حرکت کرده‌اند، بخش مهمی از روش اندیشه فمینیستی را بیان کرده‌ایم.

فارغ از این ملاحظات روش‌شناختی، مهمترین وجوه مشخصه و در واقع ارکان فمینیسم را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

۱. نفی تقابل‌های قطبی

آنه فیلیپس^۲ معتقد است که علم سیاست متداول، دو نقص اساسی دارد: (۱۰) اولاً آکنده از تعاریف جنسیت‌محور است؛ ثانیاً محروم‌شدن زنان از قدرت سیاسی را مشروع می‌داند و ثالثاً دوگانه‌انگار بوده و بین امور دوگانه، قائل به تقابل است. ریک ویلفرد در توضیح فعالیت فمینیست‌ها برای زدودن دوگانگی‌ها یا تقابل‌های قطبی می‌گوید:

«به نظر فمینیست‌ها تاریخ تفکر سیاسی غرب آکنده از یک رشته تقابل‌های قطبی است و به هر یک از قطب‌ها ارزش مثبت یا منفی اعطا می‌شود. از جمله دوگانگی‌های عمده، می‌توان به تقابل بین فرهنگ - طبیعت، عقل - عاطفه، عمومی - خصوصی و مذکر - مؤنث اشاره کرد. ردیف اول این جفت‌ها کنار هم گذاشته می‌شوند، طوری که مذکور بودن همذات با فعالیت فرهنگی و عقل‌گرایی قلمداد

1 . Gynocentric

2 . Anne Philips

می‌شود که هر دوی اینها در حوزه عمومی عمل می‌کنند. در مقابل، مؤنث بودن همراه با طبیعت یعنی تولید مثل و عاطفه است که به حیطة خصوصی خانه و خانواده تعلق دارد» (۱۱)

فمینیست‌ها - اعم از لیبرال و رادیکال - معتقدند که این قبیل دوگانه‌دیدن‌ها از منطق جنسیت‌محور تبعیت می‌کند و این مردان هستند که خود را در جایگاه برتر نشانده و جنس مخالف خود را فرودست می‌بینند. بیشتر برنامه‌های فمینیستی معطوف به پرداختن این دوگانگی‌هاست. به همین خاطر است که فعالیت فمینیستی، غالباً سمت و سوی تجدیدنظرطلبانه دارد و برخلاف برداشت سنتی از جایگاه و روحیه زنان، که آنان را محافظه‌کار و طالب وضع موجود می‌پنداشتند، فمینیست‌های قرن بیستم عموماً خواهان بازتعریف مفاهیم موجود و بازاندیشی در مناسبات مسلط بوده‌اند. از دید برخی فمینیست‌ها، اگر زنان خود را در کار مردان وارد کنند و انحصار آنها بر بعضی مشاغل را از بین ببرند، می‌توان وضع موجود را تغییر داد. این در حالی است که بعضی دیگر بر اصالت خاص زنان تأکید دارند و از استقلال و حتی برتری زنان (نسبت به مردان) دفاع می‌کنند و معتقدند که زنان اگر در عین زن بودن به خصوصیات سنتی متناسب به خود ارزش مثبت بدهند و قطب‌بندی‌ها را عوض کنند. وضع موجود را تغییر داده‌اند. (۱۲) در مقابل این دو طیف، می‌توان از یک موضع میانی هم یاد کرد که معتقد است محوریت مؤنث یا مذکر، هر دو موجب تضييع حقوق نیمی از جامعه بشری است و بهتر است این دو مکمل هم باشند. از این منظر، فمینیست‌های رادیکال، حتی اگر توفیق یابند، در راستای تأمین حقوق زنان کوشیده‌اند نه حقوق بشر. همچنین تداوم وضع موجود به دلیل سلطه پنهان و پیدای مردان، غیرقابل تحمل است؛ زیرا در وضع کنونی، تقابل‌های دوقطبی به رسمیت شناخته شده و زنان و مردان باید این تقابل‌ها را از بین ببرند. مهمترین دوگانگی‌ای که فمینیست‌ها نسبت به آن حساسیت فوق‌العاده دارند، تمایز بین حوزه عمومی - خصوصی و تخصیص حوزه عمومی به مردان و حوزه خصوصی به زنان است؛ به طوری که سایر تمایزها مانند تمایز بین سیاست عالی - سیاست عادی، استراتژی اقتصادی - رفاه اجتماعی مؤثر، عین - ذهن، واقعیت - ارزش، عقلانیت - ناعقلانیت و مواردی از این قبیل، همگی با ذهنی مردانه صورت گرفته و مردان در پناه این توجیه، زنان را یا طرد کرده و یا تحقیر و استثمار نموده‌اند.

۲. جنسیت‌زدایی از مناسبات و پژوهش‌ها

کلیدی‌ترین مفروض فمینیسم این است که سلطه مردان بر زنان، «امری وجودی» و از پیش موجود نیست؛ بلکه طی تاریخ و به دست مردان «شکل یافته» است. (۱۳) به عبارت دیگر، فمینیست‌ها از سلطه مردان برداشتی «هستی‌شناختی» ندارند و آن را ساخته مناسبات تاریخی و اراده مردان می‌دانند. به تعبیر سیمون دوبووار «زنان زن زاده نمی‌شوند، زن می‌شوند». بر این اساس، فمینیست‌ها معتقدند که جنسیت سلطه نمی‌آورد، بلکه این سلطه است که جنسیت می‌آورد. زن بودن را مردان ساخته‌اند و رهایی واقعی عبارتست از جنسیت‌زدایی از جامعه؛ یعنی حذف دوگانگی زن و مرد. از دید آنها مؤثرترین روش پایان‌دادن به سلطه این است که وسایل و مقدمات مادی - معرفتی آن سلطه از بین برود. در پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی‌های فمینیستی، جنسیت‌زدایی از مناسبات و پژوهش‌ها به روش‌های زیر قابل تحقق است:

۲-۱. اجتناب از مفاهیم جنس‌گرا

مفاهیم متداولی که در نظریه‌پردازی‌ها و نقد و بررسی‌ها استفاده می‌شوند، معمولاً جنس‌نما نیستند. برای مثال وقتی از مفهوم «طبقه» بحث می‌شود، سخن بر سر خانواده‌هایی است که از سطح درآمد اقتصادی مشابهی برخوردارند و ملاک سنجش سطح درآمد، حقوق و عایدات پدر خانواده است و نه مادر خانواده. چنین برداشتی، موجب طرد زنان از حوزه مفاهیم شده و رفته رفته مرجعیت مردان به عنوان سرپرست خانواده را تثبیت کرده و عمق می‌بخشد. فمینیست‌ها معتقدند که این قبیل مفاهیم، باید حذف شوند؛ چون جنس‌گرا هستند و یا حداقل «جنس - آشکار»^۱ باشند؛ چون اینگونه نیست که همه درآمد خانواده‌ها، متعلق به مردان باشد. در بعضی مواقع زنان، کارهای چهارشیفتی انجام می‌دهند؛ چون هم کارمندند، هم شوهردار، هم بچه‌دار و هم خانه‌دار. از دید آنان حتی اگر زنان صرفاً بچه‌داری هم بکنند، چنین کاری اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ اما مردان به منظور تحقیر زنان، بچه‌داری را بر عهده حوزه خصوصی

1 . Sexiplicit

نهاده‌اند تا متصدی حوزه خصوصی یعنی زن در اندرون خانه مشغول شود و سیاست عالی و توأم با عقلانیت که در عرصه عمومی جریان دارد، در اختیار و انحصار مردان باقی بماند. مفاهیم و عناوین دیگری که متضمن سلطه مردان بر زنان بوده و زنان خواهان حذف یا تصحیح آن هستند، بسیارند و روزانه مورد استعمال همه، حتی خود زنان، قرار می‌گیرند. به عنوان نمونه وقتی گفته می‌شود «کارگران مرفه»، آیا مقصود از آن «کارگران مرفه مرد» است یا «همه کارگران» اعم از مردان و زنان را هم در برمی‌گیرد؟ اینجاست که فمینیست‌ها، انتقاد می‌کنند که رفاه کارگران مرد، زنان کارگر را به عنوان جنس مغضوب به دست فراموشی می‌سپارد و بر ضعف و آسیب‌پذیری ویژه کارگران زن توجه ندارد. مضمون انتقاد آنها این است که آیا مناسبات حاکم بر محیط کار، مردمحور نیست؟ چه کسانی هنگام بروز بحران یا ورشکستگی در کارخانه، زودتر از کار برکنار می‌شوند؟ آیا فرصت برای مدیریت کارخانه‌ها و سایر کانون‌های کار و تولید، به تساوی در اختیار مردان - زنان قرار گرفته است؟ آیا در ساعات فراغت از کار، مردان و زنان به اندازه‌ای مساوی فرصت تفریح و استراحت دارند؟

مجموعه پرسش‌های فوق دلالت بر این نکته دارند که مردان، حوزه دانش و اشتغال را میدان سلطه خود ساخته‌اند و در واقع بخش اعظم پیشرفت مردان، مدیون محرومیت، گذشت و حمایت زنان است. فمینیست‌ها خواهان پایان دادن به این گذشت و حمایت بی‌اجر و مزد هستند و یکی از راههای آن را اصلاح مفاهیم و یا تصریح به جنسیت در عناوین و مفاهیم مورد استفاده علوم می‌دانند.

۲-۲. اجتناب از سلطه زبانی

بخش اعظم بیان، به وسیله زبان صورت می‌پذیرد و فقط درصد ناچیزی از مطالبات انسان با نوشتار، ایماء و اشاره و سایر نشانگان بیان می‌شود. مهمتر اینکه زبان در سنین تربیت‌پذیری و جامعه‌پذیری، کاربرد بیشتری دارد و استفاده از علایم و نشانه‌های هنری به دوران بلوغ انسان‌ها مربوط می‌شود؛ یعنی هنگامیکه افراد در جامعه وارد می‌شوند و افکار و اندیشه‌های آنان به نحوی شکل می‌یابد. کاربران زبان در بسیاری مواقع، بدون اینکه خود بدانند یا بخواهند، با زبان خود نوعی کنش انجام می‌دهند و طی آن با کلام خود به تحقق عملی کمک

می‌رسانند. در متون پست مدرن به چنین عملی، کنش کلامی^۱ می‌گویند؛ یعنی عملی که با زبان انجام می‌شود به گونه‌ای که در آن عمل، تحقق خواست یک طرف و اطاعت طرف دیگر مستور است. (۱۴) دیدگاه فمینیست‌ها این است که ساخت نحوی، نشانه‌شناسانه و معنایی زبان، به گونه‌ای است که نماگر سلطه مردان بر زنان است. به بیان بهتر، مرد بودن نشانه توفیق اجتماعی است و زن بودن دلالت بر نوعی عاطفه‌گری، عقلانیت‌گریزی و امور حاشیه‌ای دارد؛ آن هم حاشیه‌ای که از دید مردان حاشیه است. به عنوان مثال وقتی به واژه‌هایی نظیر دولت‌مرد یا Statedman، رجل سیاسی و یا Political man، دولت‌مردانه یا Maculine برخورد می‌کنیم، کمتر تعجب می‌کنیم؛ چون این اصطلاحات، مدتی مدید بر سر زبان‌ها و بر متن کتاب‌ها بوده و کسی متعرض آنها نبوده است.

در عین حال فمینیست‌های قرن بیستم با تمرکز بر اشکال ساختاری و پنهان سلطه مردان بر زنان، خشونت فیزیکی را فقط در صدد ناچیزی از ظلم مردان به شمار می‌آورند و بیش از موارد لفظی و فیزیکی، به مضامین معنایی و ذهنی پرداخته و معتقدند که مردان اگر بخواهند هم، نمی‌توانند این سلطه تاریخی، چندوجهی و جایگیر شده را پایان دهند؛ زیرا منطق سلطه تبدیل به باور مردان و حتی زنان شده و بسیاری از زنان، فرودستی خود را می‌پذیرند و از ایثار زنان در حق مردان استقبال می‌کنند. فمینیست‌ها برآنند که باید به «ارتقای آگاهی»، آن هم آگاهی زنانه و نه مردانه، کمک کرد تا زنان از عمق تاریخچه و ابعاد ستمی که می‌بینند، اطلاع یابند.

کوشش فمینیست‌ها در جنسیت‌زدایی از زبان یا خشونت‌زدایی از کلام متداول، نتایج نسبتاً چشمگیری داشته است. آنها علاوه بر تحصیل امتیازات مهم در زمینه حق رأی، سقط جنین، حق اشتغال، مالکیت، طلاق، انتخاب همسر، تعیین محل اقامت، مهاجرت، حضانت فرزند و مواردی از این دست، عرصه ادبیات را هم مورد توجه قرار داده و موج نویی خلق کرده‌اند. اصطلاح موج نوین را بدین علت به کار می‌بریم که تعالیم فمینیست‌ها، معمولاً از سوی بخش اعظم انسان‌ها - بخصوص خود زنان - مورد توجه قرار می‌گیرد و زنان برای مقاومت در مقابل غیری به نام مردان، به این قبیل تعالیم استناد و توجه می‌کنند. این امر به حدی است که اخیراً

1 . Speech act

استفاده از عباراتی مانند Humanity به جای Mankind و واژگانی از این قبیل، کاملاً پذیرفته شده است. فمینیست‌ها تأکید دارند که هر جا جنسیت یک فاعل مشخص نیست، حتماً باید تصریح به He یا She شود، از عبارت Ms برای نشان دادن زن (اعم از ازدواج کرده و ازدواج نکرده) استفاده شود و دیگر از Ms و Mis برای تفکیک زنان از دختران استفاده نشود. بعضی فمینیست‌ها شاید برای انتقام از مردان و شاید از سر طنز، شیوه‌ای رادیکال در تصحیح زبان اتخاذ می‌کنند. آنان به جای History از Herestory و به جای Mainstream از Malestream استفاده می‌کنند تا حرکت زنانه تاریخ را به عرصه مبادلات زبانی وارد کنند. آنچه فمینیست‌ها را به تعقیب این اصلاحات ترغیب می‌کند، باور زنان به این اندیشه لوترکینگی است که «تهدید عدالت در یکجا تهدید عدالت در همه جاست». باور به چنین اندیشه‌ای. زنان را به اعضای یک جبهه مشترک تبدیل می‌کند که برای اعاده حیثیت و حقوق تاریخی خود علیه سلطه‌گران (بخوانید مردان) بپاخاسته‌اند. آنچه چنین حرکتی را همیشه زنده نگه می‌دارد، این است که زنان همیشه و در همه جا با غیر خود یعنی مردان، درگیری و مواجهه دارند؛ به طوری که در برخی مواقع، زنان ضعف عادی خود را به ظلم تاریخی مردان نسبت داده و از این طریق تشریف خاطر می‌یابند.

حاصل کلام اینکه، همه فمینیست‌ها در این امر اجماع نظر دارند که *اولاً* فرودست‌دیدن زنان به وسیله مردان وارد ادبیات، هنر، اندیشه و حتی زبان رمز هم شده است؛ به طوری که دانشمندان هسته‌ای نیز در هنگام موفقیت آزمایشات هسته‌ای خود، از عبارت «نوزاد پسر است»، استفاده کرده‌اند. *ثانیاً* مهمترین راه پایان‌دادن به سلطه جنس مذکر، این است که مفاهیم متداول اصلاح شوند و پژوهش‌های مربوط به زنان را خود زنان انجام دهند؛ چون به تعبیر فمینیست‌ها آنچه می‌کنیم، مشخص می‌کند که چه چیزی را می‌توانیم بدانیم، و چون مردان در متن کار و دشواری‌های زنان نیستند و مغضوب واقع نشده‌اند، نمی‌توانند در مورد زنان به تولید دانش بپردازند. اعاده تحقیقات و پژوهش‌های مربوط به زنان، به خود آنها و غرض‌آلود خواندن تحقیقات مردان در باب همه جهان، که زنان هم ساکن آن هستند، از جمله نکات شناخت شناسانه فمینیست‌ها در مورد علوم انسانی موجود است. از دیدن آنان، دانش موجود در سه حوزه زیر آلوده به اغراض مردانه است: (۱۵)

اول. انتخاب روش پژوهش: یعنی گرایش به پژوهش‌های کمی و بی‌توجهی به کیفیت حیات و مطالبات زنانه.

دوم. تفسیر مردانه اطلاعات: یعنی کوشش در تأیید فرضیات مردانه و تغافل نسبت به داده‌های مؤید فرضیات زنانه.

سوم. ارزش‌گذاری جنسیتی در سیاست: یعنی تبعیض در تخصیص فرصت مناسب و کافی به زنان برای ابراز خود یا نگاه امنیتی به زنان.

تأمل در اصول روش‌شناختی فوق، از تفاوت شگرف تحلیل فمینیستی با تحلیل‌های متعارف مانند تحلیل نئورئالیستی و کانستراکتویستی حکایت می‌کند و خواننده را به این تلقی سوق می‌دهد که بررسی فمینیستی امور، قواعد مشترکی دارد. لازم است این نکته را به تصریح بیان کنیم که متفکران مکتب فمینیسم، آرمان واحدی دارند؛ اما مکانیسم نیل به آن آرمان و به طور کلی تدابیر ایجابی‌رهایی از سلطه مردان در نزد آنها هماهنگ نیست. بنابراین در این قسمت از مقاله، انواع و اشکال تفکر فمینیستی را توضیح می‌دهیم تا ظرفیت آن در تحلیل امنیت ملی یا انتقادهای آن بر نقد رهیافتهای غالب بین‌المللی آشکار شود. تقسیم‌بندی نظریه‌های فمینیستی از منظر دیگری هم اهمیت دارد و آن این است که در حال حاضر به پرسش نوع ستم روا شده بر زنان و نیز راههای‌رهایی از این ستم، پاسخ‌های مختلفی از سوی فمینیست‌ها داده شده است. این سؤال که ستمگران علیه زنان کیستند و آیا ممکن است خود ستمگران هم مورد ستم باشند و یا ممکن است که عضوی از گروه ستمگر، در شرایطی که گروه ستمگر همچنان زنده و فعال است، بتواند از ستم بر زنان خودداری کند؟ پاسخ واحدی نزد فمینیست‌ها ندارد. به همین خاطر معمولاً از چند دسته مختلف در بین فمینیست‌ها یاد می‌شود.

معمولاً در دسته‌بندی نظریه‌های مختلف پیرامون یک موضوع، به شیوه‌های مختلفی عمل می‌شود که سه شیوه بسیار متداول آن عبارت است از دسته‌بندی تقویمی، دسته‌بندی موضوعی و دسته‌بندی نوع نگرش مثبت یا منفی. همانگونه که از عنوان دسته‌بندی‌ها مشخص است، در دسته‌بندی تقویمی، معیار زمان مورد توجه قرار می‌گیرد، در دسته‌بندی موضوعی با انتخاب یک موضوع مثلاً انسان، نسبت به دسته‌بندی متفکران و نظریه‌پردازان مبادرت می‌شود و بالاخره در

دسته‌بندی نگرشی، اندیشمندان خوشبین به ماهیت یک حرکت یا یک موضوع، در مقابل اندیشمندان بدبین، بررسی می‌شوند. نگارنده، از بین سه روش دسته‌بندی مذکور، دسته‌بندی تاریخی را مناسب‌تر می‌داند و بر آن است که چنین تاریخی نظریات، بهتر می‌تواند فراز و فرود نظریه‌پردازی در باب دفاع از حقوق زنان را توضیح دهد. بر این اساس و به ترتیب ظهور تاریخی، چهار رهیافت غالب در تحلیل فمینیستی امور را - البته به اختصار تام - توضیح داده و نقد هر کدام را نسبت به روش تحلیل مکاتب مختلف در امنیت ملی و بین‌المللی بیان می‌کنیم.

۱. فمینیسم لیبرال

فمینیسم لیبرال در پرتو آموزه کلیدی لیبرالیسم یعنی «آزادی و برابری ذاتی» انسانها شکل گرفته و روی این سؤال انگشت تأکید می‌نهد که «اگر انسانها آزاد و برابرند، چرا این آزادی و برابری مختص مردان است و زنان در قیاس با آنها مورد تبعیض واقع می‌شوند؟» ماری آستل^۱، ماری والستون کرافت^۲، جان استوارت میل و همسر اول او هریت تیلور^۳ از منظر لیبرالی خواهان احقاق حقوق زنان شدند. آستل در سال ۱۷۰۰، این سؤالها را مطرح کرد که «اگر حاکمیت مطلق در کشور ضروری نیست، پس چرا در خانواده لازم است و اگر در خانواده ضروری است پس چرا در کشور چنین نباشد؟ اگر همه انسانها آزاد به دنیا می‌آیند، چرا زنان اینگونه نباشند و حتی در شرایط بردگی کامل، تابع اراده متغیر، مردد، نامعلوم و دل‌به‌خواه مردان باشند؟» (۱۶)

پس از آستیل، والستون کرافت در مقابل متفکر معاصر خود یعنی ژان ژاک روسو که زنان را فاقد خصوصیات شهروندی می‌دانست، «رساله‌ای در دفاع از زنان» نوشت. روسو در کتاب «میل» که کتاب مهمی در تعلیم و تربیت و حتی انسانشناسی بود، از پسری به نام میل و دختری به نام سوفی سخن می‌گوید. او با محور قرار دادن میل (پسر)، سوفی را موظف می‌نماید که خود را با میل هماهنگ و خصوصیات زنانه را رعایت کند. کرافت از این

1 . Mary Astell
2 . Mary Wollstoncraft
3 . H. Taylor

تمایزگذاری طبیعی روسو به شدت بیزار شد و در دفاع از حقوق زنان، بر توانایی تعقل دو جنس مذکر و مؤنث تأکید و نابرابری متداول بین آن دو را به محرومیت تاریخی زنان از آموزش و فعالیت‌های اقتصادی نسبت داد. به عقیده او، زنان پیش از آنکه زن باشند، انسان هستند، و پیش از آنکه به وجه تمایز جنسی آنها از مردان توجه شود، باید روی وجه مشترک آنها با مردان - یعنی مسأله انسانیت - تأکید رود. کرافت می‌پذیرد که مسأله ازدواج و مادرشدن سرنوشت زنان را تعیین می‌کند؛ اما توصیه او این است که زنان باید آموزش دیده و ماهر شوند تا حتی در امر ازدواج دقیق عمل کنند و در عین اینکه مادر خوبی می‌شوند، به عنوان شهروندان رشید به ایفای نقش پرداخته و عرصه عمومی را به مردان نسپارند. (۱۷) میل و تیلور نیز به همین ترتیب با تکیه بر آموزه‌های لیبرالی، خواهان «عدم انقیاد» و استقلال آنها بودند. (۱۸) تفاوت میل و کرافت این بود که میل فایده‌گرا بود و عدم انقیاد زنان را در نهایت به مصلحت می‌دانست؛ اما کرافت از برابری طبیعی زن - مرد سخن می‌گفت و پیش از آنکه دغدغه نتیجه را داشته باشد، برای احقاق حقوق زنان می‌کوشید. هریت تیلور بر اصل استقلال زنان تأکید بیشتری داشت و نقش آنها را به صورت فردی مستقل و نه عضو خانواده یا همسر مرد، تعریف می‌کرد. تیلور حساسیت و اشتیاق خاصی به اشتغال زنان داشت و معتقد بود که زنان از طریق اشتغال، استقلال مالی و روانی پیدا کرده، عزت می‌یابند و به صورت فعال و نه منفعل در کار خانواده و جامعه، با مردان مشارکت و رقابت می‌کنند.

نتیجه فعالیت‌های فکری فوق این بود که زنان مانند مردان تحت لوای قانون پذیرفته شدند و در قرن بیستم، بخش مهمی از برنامه‌های دولت رفاه در کشورهای پیشرفته به حمایت از حقوق اجتماعی - اقتصادی زنان اختصاص یافت. اینان در حوزه معیشت به اخذ حقوق ویژه زنان مانند مرخصی زایمان، احداث مهدهای کودک در نزدیکی محل کار و سکونت زنان، برابری فرصت‌های شغلی و حقوقی نایل آمدند و در حوزه فکری نیز به نفی اندیشه مردسالار پرداخته و این فرضیه که مردان خصوصیات منطقی، متهور، مهاجم، مستقل، خوددار و عقلانی دارند، را زیر سؤال برده و تبعیض علیه زنان را برجسته کردند. با این قبیل فعالیت‌های سیاسی - فکری بود که زنان به بخش مهمی از خواسته‌های قانونی خود رسیدند.

۲. فمینیسم مارکسیستی

اگر فمینیسم لیبرال همزمان با رشد سرمایه‌داری قد علم کرده و خواهان رعایت حقوق فرا جنسیتی انسان‌ها شد، حقوق زنان در مکتب مارکسیسم زمانی طرح شد که سرمایه‌داری به خاطر استثمار انسان‌ها و ارائه آگاهی کاذب به آنها، در معرض انتقاد شدید بود. از دید مارکس و پیشتر از او انگلس، تأکید لیبرالیسم بر آزادی و برابری، فقط نوعی لفاظی و دروغ است که برای سرپوش نهادن بر تبعیض و شکاف‌های طبقاتی استفاده می‌شود. از این منظر، مفهوم «طبقه» کلید فهم تمام پدیده‌های اجتماعی از جمله ستم‌کشی زنان است. وعده مارکسیست‌های سنتی این است که زنان تا هنگام تحقق جامعه بدون طبقه، منتظر مانده و از قبول وعده‌های فریبنده لیبرال‌ها بپرهیزند. به عقیده انگلس تا جامعه طبقاتی وجود دارد، تبعیض علیه زنان هم طبیعی است؛ چون اندیشه سرمایه‌دارانه، همه چیز از جمله زنان را با منطق سود می‌نگرد و ستم علیه زنان هنگامی از بین می‌رود که جامعه طبقاتی از بین برود. توصیه انگلس این است که ستم علیه زنان هنگامی برطرف می‌شود که با تحقق جامعه بدون طبقه، آنها به عرصه عمومی بازار بازگردانده شوند و بازار را از انحصار مردان سرمایه‌دار که از خودشان بیگانه شده‌اند، بیرون کنند. (۱۹) مارکس نیز همسو با انگلس، ضمن ارائه تحلیلی ماتریالیستی از دلایل استثمار زنان، بیشترین توجه خود را به مفهوم طبقه مبذول و به زنان توصیه می‌کند که همدوش با طبقه کارگر به نظام سرمایه‌داری خاتمه دهند تا رهایی همه از جمله زنان فرا برسد. تمرکز مارکسیسم بر مفهوم طبقه و نه جنس و نیز تعبیر ماتریالیستی و دترمینیستی آن از فعالیت زنان (از جمله فعالیت زایشی که مارکسیسم آن را حرکتی تکاملی و نه عمل انسانی می‌داند) فمینیست‌ها را مأیوس ساخت و آنها از ترس اینکه مارکسیسم با وعده‌های تخیلی، زنان را گرفتار تبعیضی دیگر کند، تحلیل مارکسیستی را مناسب نیافته و به اندیشه‌ها و حرکت‌های رادیکال روی آوردند. مارکسیسم هر چند خصوصیات زنانه را مانند فمینیست‌ها، ساخته محیط می‌داند؛ اما تأکید بیش از حد آن بر مسائل (نابرابری) اقتصادی، آن را در دید فمینیست‌ها، تک بعدی و غیرقابل اتکا جلوه داده است.

۳. فمینیسم رادیکال

فمینیسم رادیکال در دهه ۱۹۶۰ و در آمریکا ظهور کرد. این جنبش پیوستگی فکری و مرامی با چپ جدید داشت. چپ جدید که در دهه ۱۹۶۰ به بلوغ رسیده و خواهان تغییر مناسبات موجود و رهایی بخشی سیاهان، اقلیت‌ها و زنان بود، خاستگاه مشترکی با فمینیسم رادیکال داشت. در عین حال تعدادی از فعالان فمینیست با ملاحظه سلطه مذکر، در سال ۱۹۶۷، در شیکاگو گرد هم آمدند تا سیاستی جدید و سراسری برای رهایی زنان اتخاذ کنند. فمینیسم رادیکال بیش و پیش از همه متأثر از سیمون دوبووار است که با آثار خود، ضمن انتقاد از ملاحظات فمینیسم لیبرال و مارکسیست، زنان را به عنوان طبقه‌ای تحقیر شده و ستم‌کش تعریف کرد. او یگانه راه رهایی زنان را مبارزه با مردان دانست؛ آن هم زمانی که حقوق زنان استیفا شود. شاید عصاره خواسته‌های فمینیست‌های رادیکال را بتوان در مانیفست گروهی تندرو که در سال ۱۹۶۹ منتشر شد، مشاهده کرد:

«زنان طبقه‌ای ستمکش هستند. ما، مردان را عامل ستمی می‌دانیم که بر ما می‌رود. برتری جنس مذکر اساسی‌ترین شکل سلطه است. تمام مردان از برتری جنس مذکر، منافع اقتصادی، جنسی و روانی می‌برند. همه مردان به زنان ستم روا داشته‌اند. ما در مبارزه علیه مردان، همواره طرف زنان را خواهیم گرفت. ما نه انقلاب می‌خواهیم و نه خواهان اصلاحات هستیم؛ تنها خواهان چیزی هستیم که برای زنان خوب باشد.» (۲۰)

یکی از وجوه تمایز فمینیسم رادیکال از سایل نحل‌های فمینیستی، این بود که به اندازه کافی پشتوانه فنی، اقتصادی و فرهنگی داشت. اینان در مقایسه با فمینیست‌های سیصد سال پیش از خود، نظیر ماری آستل، شاهد تولید و عرضه فن‌آوری‌های نوینی بودند که زنان را از درد و رنج‌های تولید مثل رها می‌کرد و آنان می‌توانستند از طریق روش‌های بی‌آزار پیشگیری، سقط جنین کنند و یا از طریق لقاح مصنوعی، صاحب فرزند شوند. همچنین در دهه ۱۹۶۰ و پس از آن، زنان بخش مهمی از بازار کار و تولید را تصاحب کرده و در زمینه پزشکی، روانشناسی و سیاسی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای کرده بودند. همچنانکه در حوزه فرهنگی،

آگاهی زنان ارتقای زیادی یافته بود و میزان باسوادی آنها و برخورداری‌شان از قوانین حمایتی بسیار چشمگیر شده بود.

وجه قوت دیگر فمینیسم رادیکال، که به موج دوم نهضت فمینیستی مشهور است، این است که می‌باشد. که از پشتوانه فکری غنی‌ای برخوردار می‌باشد. «دیالکتیک جنسیت» نوشته شولامیت فایرستون که در سال ۱۹۷۱ منتشر شد، از معدود کتاب‌هایی است که بحثی تاریخی و لبریز از دغدغه‌های خاص زنانه ارائه کرده است. (۲۱) فایرستون، برخلاف مارکسیست‌ها معتقد است که نیروی محرکه تاریخ، مبارزه بین طبقات بیولوژیک است و آنچه برای تأمین آزادی زنان ضرورت دارد، انقلابی نه اقتصادی که زیست‌شناختی است. از طریق تسلط زنان بر ابزار تولید مثل، یعنی با تولید فن‌آوری‌های جدید در این زمینه، زنان از شر خانواده‌ای پدرسالار رها می‌شوند و جامعه‌ای منهای نقش‌های جنسیتی شکل می‌گیرد که در آن، زنان مالک بدن و استعداد خویش هستند.

نویسنده دیگری به نام «کیت میل» در کتابی با عنوان «سیاست‌های جنسی»، بر ضرورت انقلاب جنسی و پایان‌دادن به ازدواج تک‌همسری و ایدئولوژی مادرشدن تأکید می‌کند. (۲۲) او یگانه راه پایان‌دادن به سلطه جنس مذکر را تعطیل شیوه فعلی مناسبات جنسی در قالب نهاد خانواده می‌داند و معتقد است که نظام پدرسالاری موجب سلطه علیه زنان است. باید خانواده را که پایتخت و ستاد فرماندهی پدر است، از بین برد و چنین چیزی فقط از طریق ازدواج‌های متعدد، موقت و مساوی با جنس مخالف و همجنس میسر است.

برداشت رادیکال از تمایزهای جنسی، بیشترین کشمکش را با علوم انسانی موجود و روابط حاکم بر حوزه علم و سیاست دارد. آنها غالب دستاوردهای فرهنگی، علمی، اقتصادی و فنی را شگرد مردان برای سلطه می‌دانند و هیچ مردی را از اعمال سلطه مستثنی نمی‌کنند. آنها روی مشروعیت تمام رهیافت‌های تحلیل امنیت ملی و بین‌المللی موضع دارند و معتقدند که اگر مردان، زن بودند، روابط بین‌المللی و امنیت ملی را به گونه‌ای متفاوت می‌دیدند. شعار فمینیست‌های رادیکال این است که «ما دیگر قهوه درست نمی‌کنیم تا مردان تصمیم بگیرند»، «انسان، زن به دنیا نمی‌آید»، «آینده، مونث است» و «امر شخصی، سیاسی است». از مجموع این شعارها و دغدغه‌ها، موارد متناسب با موضوع این مقاله عبارتند از:

اولاً جنبش رادیکال فمینیسم، متأخر است و از نظر زمانی بیشترین قرابت را با ما دارد. بنابراین تأثیر آن در طراحی حرکت‌ها و روندهای بین‌المللی بیشتر است.

ثانیاً این جنبش بیشتر به روندهای عملی می‌اندیشد تا ایده‌های دور و دراز. از نگاه اینان روند مبارزه مهم است و نه نظریه‌پردازی برای آینده یا مصیبت‌خوانی برای گذشته.

ثالثاً جنبش رادیکال فمینیسم، مردان را غیرخود تعریف می‌کند و اگر از آنها سؤال شود که مهمترین تهدیدکننده امنیت زنان کدام است؟ خواهند گفت: مردان، و اگر سؤال شود که در برداشت شما چه کسی به امنیت دست می‌یابد؟ خواهند گفت: زنان. این نحله به کلیه استراتژیها و مناسبات موجود بدبین است و آنها را به هر نحو ممکن به چالش می‌طلبد.

رابعاً چون جنبش مذکور درصدد جنسیت‌زدایی افراطی و تقدیس خصوصیات زنانه بوده و آرمان انسانی را آرمان زنان، آن هم زنان ره‌اشده از سلطه پدرسالاری می‌داند، به شدت تجدیدنظرطلب و خودمحور است و چون در عالم واقعیت نیل به همه این آرمانها میسر نیست، زنان رادیکال با موضع‌گیری در مقابل مردان، بیشترین نارضایتی، خشونت و بی‌اعتمادی را سبب می‌شوند. اینان عمل عقلانی را انفعال می‌دانند، حرکت گام به گام را هضم‌شدن در گفتمان مردم‌محور می‌شمارند و در عوض ضدیت با وضع موجود و تقدیس آرمان موعود را به هر هزینه‌ای، یگانه راه پایان دادن به سلطه همه‌جانبه مردان تلقی می‌کنند. طبیعی است که اگر نیمی از اعضای جامعه یا حتی فقط ۲۰ درصد آنها به چنین باورهایی اعتقاد داشته باشند، امنیت و انسجام اجتماعی آن جامعه به غایت دشوار خواهد بود، برای اینکه رکن اصلی امنیت پایدار، مشارکت مؤثر و یا حداکثری در تدارک رضایت است.

۴. فمینیسم سوسیالیست

نظریه سیاسی فمینیسم سوسیالیست در دهه ۱۹۷۰ و پس از مشاهده کاستی‌های طیف رادیکال و مارکسیست پدید آمد. نظریه‌پردازان این رهیافت می‌کوشند ضمن توجه به کاستی‌های روش‌شناختی و اجرایی آن دو، بهترین و مناسبترین نکات آنها را برگرفته و در قالب نظریه‌ای جامع و معتدل ارائه کنند.

تحلیل سوسیالیستی فمینیسم، بیشترین فاصله را با تحلیل لیبرالی و بیشترین قرابت را با تحلیل مارکسیستی دارد. با اینکه همه این نظریات برای پایان دادن به سلطه جنس مذکر ارائه شده‌اند؛ اما مکانیسم وصول به این هدف در نزد آنها به شدت متفاوت است. از نظر لیبرالیسم، سلطه مذکر از تعصبی غیرمنطقی نشأت می‌گیرد و باید از طریق مباحثی منطقی حل شود. از نظر مارکسیسم، سلطه مذکر اندیشه‌ای است که سرمایه‌داری به وسیله آن تفرقه می‌اندازد و حکومت می‌کند و تنها راه از بین بردن آن، انقلابی فرهنگی براساس تغییر شکل سوسیالیستی اقتصاد است. فمینیست‌های رادیکال، سلطه مذکر را ناشی از کنترل عمومی مردان بر جسم زنان، یعنی کنترل توانایی‌های جنسی و زایشی آنان می‌دانند و برای پایان بخشیدن به این وضعیت معتقدند که زنان باید خودمختاری و استقلال خویش را در این عرصه به دست آورند. (۲۳) فمینیسم سوسیالیست، هر کدام از این نظریات را به یک کاستی متهم می‌سازد و در عین حال هر یک را متضمن راهی درست می‌داند؛ انتقاد فمینیست‌های سوسیالیست بر مارکسیست‌ها این است که آنان اولویت اصلی را به مبارزه طبقاتی داده و معضلات ویژه زنان را دست کم می‌گیرند، از نظر سوسیالیست‌ها، مقولاتی مانند سلطه مذکر، سرمایه‌داری، نژادپرستی و امپریالیسم، به قدری درهم تنیده شده‌اند که قابل تفکیک نیستند. در نتیجه، محو هر کدام از آنها به معنای حرکت در مسیر رهایی‌بخشی به زنان است. در عین حال قرابت مهم سوسیالیست‌ها با مارکسیست‌ها در دفاع از حقوق زنان، این است که هر دو پدرسالاری سرمایه‌داری را با کاربست ماتریالیسم تاریخی انگلس و مارکس قابل فهم می‌دانند؛ به شرط آنکه قرین با آگاهی فمینیستی باشد.

اعتدال‌اندیشی و جامع‌نگری دیگر سوسیالیست‌ها، که از امتیاز زمان (فصل تقدم) بهره‌مندند را می‌توان در مقوله «تفاوت» شناسایی کرد. همه فمینیست‌ها بر این نکته تأکید دارند که تفاوت، عامل فرمانبرداری نیست، بلکه فقط تفاوت است. متفکران لیبرال، انسان‌ها را ذاتاً برابر و متناسب با امکانات، اندکی متفاوت می‌دانند. مارکسیست‌ها، سرشت انسانی را کاملاً برساخته محیطی می‌پندارند که آدمیان را در قالب‌های سرمایه‌دار و کارگر درمی‌آورد. رادیکال‌ها نیز فقط تفاوت سنی و جنسی را برجسته ساخته و از سایر تفاوت‌ها و تمایزها در قیاس با این سه، سوسیال

فمینیست‌ها، تمام این تفاوتها را اجزای تشکیل‌دهنده سرشت انسان می‌شمارند و تفاوت انسان‌ها را چشم‌پوشی می‌کنند. هم جسمانی، هم روانشناختی و هم تاریخی می‌دانند. از دید اینان، سلطه مذکر غالباً ریشه اقتصادی دارد که مسایلی همچون زایمان و بارداری را نیز دربرمی‌گیرد. تجویز سوسیال‌فمینیست‌ها این است که تغییر شکل اساسی اقتصاد، مؤثرتر از انقلاب جنسیتی مورد نظر رادیکال‌ها، به آزادی زنان می‌انجامد. اینان آرمان دمکراسی را پروژه‌ای ناتمام می‌خوانند؛ چرا که در آن مشارکت زنان در انتخاب حکومت یا حتی تضمین‌های داده‌شدن به آنها در محیط کار، واقعاً خشونت علیه زنان را تقلیل نداده است. اگر زنان بتوانند تصمیم بگیرند که چند بچه به دنیا بیاورند و متصدی پرورش آنها را معین کنند، دمکراسی بهتر عمل کرده است؛ اما اگر دمکراسی آن باشد که زنان تحت داوری مردان بازی کنند، پذیرفته نیست؛ چون زنان به دلیل سلطه تاریخی مردان، نسبت به صداقت آنها در داوری بدبین هستند. از دید اینان، زنان باید داور بازی خود باشند. مهمترین مشخصه‌های رهیافت‌های چهارگانه در مکتب فمینیسم را می‌توان در قالب جدول زیر نشان داد:

جدول ۱: گونه‌شناسی مقایسه‌ای نحله‌های فمینیستی

عنوان نحله فمینیستی	لیبرال	مارکسیست	رادیکال	سوسیالیست
عامل سلطه (مردان بر زنان)	تعصب	ثروت	جنسیت	ثروت - جنسیت
هویت جنسی	بیولوژیک	اجتماعی (تصنعی)	تاریخی	بیولوژیک - روانشناختی
شیوه اعمال خشونت (بر زنان)	ساختاری - پنهان	ساختاری - آشکار	ساختاری - مستمر - آشکار	ساختاری
نقش دولت	نظارت	مدیریت	مشارکت	مشارکت
نقش زنان	شهروند	جزء طبقه (کارگر)	تقدیس زنانگی	شهروند - تقدیس زنانگی
جایگاه مرد (پدر)	شریک مسلط	شریک غیرمسلط	مسلط	شریک مسلط
شکل سلطه	فرهنگی	طبقاتی	بیولوژیک - ارادی	ارادی
راه نجات زنان	پذیرش برابری	مبارزه طبقاتی	مبارزه با مردان	تکمیل آرمان دموکراسی
جامعه مطلوب	جامعه دموکراتیک	جامعه اشتراکی (بی طبقه)	جامعه زن سالار	جامعه برابر
جامعه مخدوش	جامعه طبقاتی	جامعه سودمحور	جامعه مردسالار	جامعه تبعیض‌آمیز
قالب فعالیت	نهادهای مدنی	حزب کارگر	نهضت جهانی زنان	نهادهای مدنی زنان
گستره فعالیت	ملی - جهانی	جهانی	جهانی	جهانی
ابزار اقدام	قانون	آگاهی طبقاتی	تحریم خانواده	قانون و سازمانهای غیردولتی زنانه
متفکر اساسی	والستون کرافت	انگلس - مارکس	شولامیت فایرستون	سیلوپا دالی

پس از مرور تفصیلی اصول و مفروضات تحلیل فمینیستی، اکنون نوبت بررسی الزامات این نوع نگرش و به عبارت صریح‌تر استخراج دلالت‌های چنین شناختی در توضیح امنیت ملی و بین‌المللی است. لازم به یادآوری است که طی دهه اخیر، آثار قابل توجهی در زمینه تحلیل فمینیستی امنیت و روابط بین‌المللی منتشر شده است. در تحلیل امنیت ملی، بررسی میزان رضایت زنان و به طور کلی امنیت اجتماعی، که موضوع کلیدی آن زنان هستند، به بحثی اساسی تبدیل شده است.

آنه فیلیپس^۱ در مجموعه‌ای با عنوان «فمینیسم و سیاست»، بیست مقاله مهم در باب موقعیت موجود و مطلوب زنان در حوزه سیاست گرد آورده و مهمترین دغدغه‌های زنان در نظام‌های سیاسی موجود را برشمرده است. (۲۴) تری تریف و همکارانش نیز «تأثیر جنسیت بر امنیت» را به عنوان یکی از فصول غنی کتاب «مطالعات امنیتی نوین» ارائه کرده‌اند. (۲۵) مهمتر از آن دو، کتاب «ساندرا وایت ورت»^۲ با نام «فمینیسم و روابط بین‌الملل: به سوی اقتصاد سیاسی جنسیت در نهادهای فرادولتی و غیردولتی» است که به تشریح فعالیت‌ها و مطالبات ویژه زنان در قالب سازمان‌های غیردولتی و جهانی پرداخته است. در این کتاب به صراحت از سلطه روش پوزیتیویستی - مردانه بر حوزه روابط بین‌الملل انتقاد شده و از ضرورت تحلیل پساپوزیتیویستی و فراجنسیتی پژوهش در روابط بین‌الملل بحث شده است. (۲۶) علاوه بر کتب منتشره در خصوص «فمینیسم و امنیت ملی و بین‌المللی»، می‌توان به سلسله مجلات تخصصی نیز اشاره کرد که محور بحث آنها تحلیل جنسیتی امنیت و جامعه‌شناسی امنیت با تأکید بر جایگاه ویژه زنان است. مجله مطالعات جنسیت^۳ و «زنان و مطالعات بین‌الملل»^۴ از آن جمله‌اند که مانند سایر مجله‌های فمینیستی، به شرح انتقادات و ملاحظات زنان در تولید دانش بخصوص در حوزه علم سیاست و روابط بین‌الملل می‌پردازند.

این متون، دیدگاه و چشم‌اندازی مذکرستیز از امنیت ملی ارائه می‌دهند. فهم این چشم‌انداز، با توضیح ملاحظات فمینیست‌ها در متون امنیت ملی و بین‌الملل آشکار می‌شود.

1 . Anne Philips
 2 . Sandra Whit worth
 3 . Gender Studies Journal
 4 . Women & International Relations

ج. ملاحظات فمینیست‌ها در تحلیل امنیت ملی و بین‌المللی

همانگونه که پیش از این آمد، در تحلیل‌های فمینیستی، مانند بسیاری از مکاتب دیگر، بحث‌های سلبی و انتقادی، غنی‌تر از بحث‌های ایجابی و تجویزی‌اند. فمینیست‌ها در انواع و اشکال گوناگون خود، همواره بحث را با نقدهای آتشین شروع می‌کنند؛ بدون اینکه بدیل عادلانه و باثباتی را پیشنهاد دهند. آنان تندترین انتقادات را بر مکاتب غالب در بررسی امنیت بین‌المللی روا می‌دارند. از نگاه کریستین سیلوستو^۱، رئالیست‌ها، همواره نقشی خانگی و خدماتی به زنان داده و عرصه عمومی و مباحث کلان مانند تدوین استراتژی، تصمیم‌سازی و برنامه‌ریزی را بر عهده مردان نهاده‌اند. (۲۷) از دید او، نئولیبرالهایی چون رابرت کوهن نیز به رغم خوش‌بینی به استعداد زنان و قربانی‌شدن آنها به واسطه تصمیم‌گیری‌های پنهان مردان، گامی اساسی در تأمین حقوق زنان و جلوگیری از انحصار مردان برنداشته‌اند و نهادگرایی مورد توجه نئولیبرالها، خشونت‌های نوین و چند بعدی را علیه زنان مجاز شمرده است. ویرجینیا سایپرو^۲ در مقاله‌ای با عنوان «مطالعات فمینیستی و علوم سیاسی: رابطه متقابل آن دو»، زنان را غایب بزرگ متون، علوم سیاسی خوانده و از تئوریزه‌شدن تفاوت در این متون که با بخش اعظم توزیع منابع سروکار دارد، ابراز تأسف کرده است. البته وی علوم مقبول زنان را معرفی نمی‌کند. (۲۹) متون و نویسندگان مذکور، غالباً بر چند نکته کلیدی تأکید دارند که آن نکات را می‌توان ملاحظات فمینیست‌ها در تحلیل امنیت ملی و بین‌المللی نامگذاری کرد. این نکات عبارتند از:

۱. توسیع ابعاد امنیت

انتقاد فمینیست‌ها به رئالیست‌های پوزیتیویست، این است که با محورکردن دولت، عملاً از هر آنچه غیردولتی است، غفلت کرده و با تفسیری مردانه و یک بعدی از امنیت، جهان را ناامن کرده‌اند. (۳۰) از سوی دیگر، تحدید امنیت در توانمندی نظامی و توان استراتژیک، خشم فمینیست‌ها را برانگیخته است. کریستین سیلوستر، در انتقاد از این روش رئالیستی، آن را کوتاه‌اندیشی خوانده و استدلال می‌کند که استقلال ملی مورد علاقه رئالیست‌ها، نمی‌تواند به

1 . Ch. Sylvester

2 . V.Sapiro

اندازه همکاری همدلانه و تعامل مثبت، امنیت ملی و بین‌المللی را تأمین کند. فمینیست‌ها، بخشی از این تحلیل‌ها را به جنسیت و ابعاد روانشناختی مردان نسبت داده و از عواملی چون روحیه وطن‌دوستی، مذاکره‌گریزی و انحصارطلبی مردان به عنوان زمینه‌های بروز جنگ نام می‌برند. (۳۱)

فمینیست‌ها ضمن انتقاد از رئالیست‌ها (به دلیل دولت‌محوری)، ایده‌الیست‌ها (به دلیل اعتماد به نهادهای تحت سلطه مردان)، نئورئالیست‌ها (به دلیل تأکید بر همکاری داوطلبانه و نه ضروری) و کانستراکتیویست‌ها (به دلیل بی‌توجهی به هنجارها و هویت مختص زنان)، به توسیع ابعاد امنیت پرداخته و زمینه‌های بروز خطر را بیشتر در آسیب‌پذیری‌های داخلی می‌دانند. به عقیده آنان، مردان برای داشتن امنیت جمعی و پایدار، باید عرصه را برای زنان باز گذاشته و به مطالبات آنها نیز به اندازه مسایل امنیتی توجه کنند. از نگاه فمینیست‌ها، تقسیم سیاست به دو نوع عالی و عادی، تقسیمی مردانه و جهت تداوم سلطه مذکرها بر مؤنث‌هاست. همان اندازه که سیاست عالی مهم است؛ سیاست عادی نیز مهم است و اکنون که به تعبیر کن بوث^۱، ملاحظات کلان و نظامی اثر خود را در تأمین امنیت پایدار از دست داده و قدرت نرم اهمیت پیدا کرده، بسیار شایسته است که به توانمندسازی جمعی و پرهیز از اعمال تبعیض نسبت به نیمی از جامعه بشری مبادرت شود تا امنیت داخلی و در نتیجه امنیت بین‌المللی فراهم آید. (۳۲) با این وصف، فمینیست‌ها، عوامل متعدد و نامحدودی را مؤثر و امنیتی معرفی کرده و بی‌توجهی مردان نسبت به ملاحظات خاص زنان را ناشی از تعصب جنسیتی می‌دانند که در شرایط خاصی روال و سپس تابو شده است؛ به طوری که مسایل زنان در عداد مسایل غیراساسی به شمار می‌آید و پرداختن به مسایل آنها برای استراتژیست‌ها و سیاستگذاران، امری غریب می‌نماید؛ به حدی که حتی مردان برای نشان‌دادن عزت نفس، از مجالست با زنان خودداری می‌کنند. فمینیست‌ها معتقدند که این تابوها باید شکسته شده و درهای همه محافل - بخصوص محافل تصمیم‌گیری امنیتی که به شدت جنسیت‌محورند - به روی زنان بازگردند تا آنها با استفاده از توان ذاتی خود (مانند عاطفه و ذهن‌گرایی)، خشونت مردانه را قدری تعدیل کنند.

به طور خلاصه، توسیع ابعاد امنیت توسط فمینیست‌ها را می‌توان در این دو نکته خلاصه کرد: یک. تقسیم مسایل به عادی و عالی، استراتژی مردانه است و عوامل دیگری که مردان به آنها حاشیه‌ای می‌گویند، در تثبیت امنیت ملی و بین‌المللی، اهمیت ویژه‌ای دارند. دو. باید ضمن گسترش ابعاد امنیت، به توسیع افقی آن هم بهاء داده و امنیت را با نگرشی فراملی و گسترده تحلیل نمود. بر این اساس فمینیست‌ها حتی ترسیم مرزها را نیز نتیجه سیاست‌های مردانه می‌دانند.

۲. اول قاعده هرم، بعد رأس هرم

فمینیست‌ها، رئالیست‌ها را متهم می‌کنند که برداشت دولت و هیأت حاکمه را به بدنه جامعه بسط می‌دهند و به جای اینکه خود را با جامعه وفق دهند، جامعه را مطابق میل خود طراحی می‌کنند. اینان برای دولت، نقش نمایندگی قائل هستند؛ نه مصلحت‌شناس یا پادشاه - فیلسوف. چنین برداشتی از این فرض ریشه می‌گیرد که عقل و تشخیص یکایک انسان‌ها، قابل اعتماد است و تصمیم متکی بر نگرش جمعی، کمتر اشتباه می‌کند. تیکر معتقد است که در صورت نگاه از پایین به بالا، هویت‌های فراموش‌شده‌ای مانند زنان، استعداد خود را در اختیار دولت قرار می‌دهند؛ در صورتی که اگر عکس این اتفاق بیفتد، یعنی جامعه فقط مجری تصمیمات دولت - مردان باشد، ستم مضاعفی بر زنان و اقلیت‌ها تحمیل می‌شود. این امر از آن‌روست که آنان در ترسیم استراتژی هیچ نقشی ندارند؛ اما در تحمل مرارت‌های ناشی از کمبود، جنگ، بحران و سوانح، در عداد اولین قربانیان هستند.

از دید فمینیست‌ها، دوحس مراقبت و مسئولیت، به زنان صلاحیت می‌دهد تا در تصمیم‌های کلان حداقل فراموش نشوند؛ اما حاکمیت نگرش مذکر محور، مانع از پذیرش این صفات عالی و بی‌نظیر زنان است و مردان برای اینکه تصمیمات کلان را در انحصار خود نگه دارند، برای زنان صفات دیگری مانند کم‌حوصلگی و بی‌صبری را نسبت می‌دهند تا فاصله بین فاعل و موضوع قدرت و سلطه را بیشتر کنند و فرمانبرداری زنان به ناتوانی آنان ترجمه شود.

۳. تغییر به جای تداوم

تجدید نظرطلبی در مناسبات موجود، از علایق دیرینه فمینیست‌ها بوده است. از سال ۱۷۰۰ که مری آستل بر قابلیت تفکر منطقی زنان تأکید داشت، تا دوران ما که فمینیست‌ها خواهان حضور زنان در پیچیده‌ترین تصمیمات سیاسی - امنیتی هستند، زنان توزیع قدرت را ناعادلانه دانسته و بر تغییر معادلات حاکم، پافشاری کرده‌اند. از دید فمینیست‌ها، زنان به عنوان تولیدکنندگان دانش، ثروت و امنیت، همواره مغضوب مردان بوده‌اند و خودباوری آنها مدام به تأخیر افتاده است. اسپایک پترسون^۱ در کتاب «دولت‌های جنسیتی: نگرشی فمینیستی به نظریه‌های روابط بین‌المللی»، معتقد است که علایق فمینیستی با مفاهیم مردانه مانند استقلال، جدایی و خودمختاری مغایرت دارد. مردان با تکیه بر جنسیت، عملاً زنان را به عنوان غیرتعریف می‌کنند و نوعی روابط نابرابر نظیر بردگی و استثمار میان آنها شکل می‌گیرد. بنابراین ناامنی حساب‌شده علیه زنان، مسأله‌ای ملی و حتی بین‌المللی است که دولت‌ها به طور مستقیم و غیرمستقیم در تداوم آن نقش دارند. همگانی‌کردن تجارب مردان از زندگی و بی‌توجهی به خصایص ویژه زنان، آنها را از رضایت به تداوم وضع موجود، مأیوس می‌سازد. (۳۳)

به دلیل آنکه هرگونه تغییری در مناسبات، به هر حال به حوزه قدرت دولت - مردان ارتباط دارد، بنابراین هر حرکت فمینیستی نیز عملاً به حرکتی امنیتی و حتی براندازی تعبیر و ترجمه می‌شود. چنین برداشتی از فعالیت‌های زنان، همزمان با پیدایش تحولات زیر جدی‌تر شده است: (۳۴)

یک. گسترش سازمان‌های غیردولتی در حوزه‌های مختلف.

دو. توسل سرویس‌های امنیتی به سازمان‌های غیردولتی.

سه. توانمندشدن کیفی زنان.

چهار. افزایش کمی زنان توانمند و حجم مطالبات آنها.

پنج. وفاداری سریع و کیفی یا پذیرش عمومی دعوت به همکاری فمینیست‌ها از سوی زنان دنیا.

شش. حضور و سکونت زنان در مناطق استراتژیک و دسترسی آنها به امکانات و جذبه‌های ویژه هفت. ناتوانی مردان در کنترل جمعیتی به اندازه زنان.

هشت. حمایت سازمانهای حقوقی و شخصیت‌های حقیقی مرد از جنبش زنان.

مجموعه عوامل فوق در عین کاستن از اعتماد حکومت‌ها به فعالیت زنان، اراده زنان برای تغییر وضع موجود را دو چندان کرده است؛ به طوری که دیگر نمی‌توان زنان را تابع همسران خود یا محافظه‌کار و مشارکت‌گریز نامید. غالب زنان معتقدند که نقش آنها در بیمارستان‌ها (برای تولید مثل و مداوای سربازان)، زیر بمباران‌ها، کارخانجات و حتی خطوط مقدم جبهه‌های جنگ، نادیده گرفته شده و نگرش کنونی مردان به آنها باید عوض شود. (۳۵)

نتیجه‌گیری: رهاوردهای تحقیقات فمینیستی در مطالعات راهبردی

فمینیست‌ها با وجود اینکه در ارائه الگویی ایجابی و خالی از تناقض ناکام مانده‌اند، اما فعالیت‌های فکری - عملی آنها افق‌های نوینی را در بررسی‌های مربوط به امنیت ملی و بین‌المللی گشوده است. عمده‌ترین این دستاوردها عبارتند از:

۱. معرفی امنیت اجتماعی به عنوان رکن بنیادین امنیت ملی

در امنیت اجتماعی، تأکید و تمرکز اصلی روی هویت (جنسی، قومی، نژادی، دینی، مذهبی) از پیش موجود افراد است. در حال حاضر، به نظر می‌رسد که هویت زنان به اقتضای منطق سرمایه‌داری و یا به فراخور فردگرایی مطلق، در معرض خطرات شدیدی قرار دارد. تبدیل شدن زنان به شیء مصرفی، بی‌معنی‌شدن همنشینی در قالب خانواده، درونی‌شدن نقش‌های جنسی و بحران هویت زنان و خودگریزی مفرط آنها، همگی با فرسودن بنیان‌های اجتماعی امنیت ملی، جامعه را در معرض گسیختگی مفرط قرار می‌دهند. فمینیست‌ها با توصیه‌های اکید به ضرورت نگاه از پایین به بالا (اول قاعده، بعد رأس هرم) و توسیع ابعاد، سطوح و گستره امنیت، نسبت به توسعه آسیب‌پذیری‌ها هشدار داده و از این طریق، زمینه را برای بازاندیشی در سیاست‌ها و تولید علوم مناسب و راستین مهیا می‌کنند.

۲. ترویج تعامل به جای استقلال

فمینیست‌ها، مردان ناسیونالیست را دلیل جنگ‌هایی می‌دانند که قربانی اصلی آن زنان بوده‌اند. زیرا زنان به دلیل کشته‌شدن فرزندان یا همسران خود، بیش از مردان آسیب روانی می‌بینند و مهمتر از آن اینکه زنان باید با تولید مثل، جای خالی سربازان قربانی شده را پر کنند که این نیز آسیب مضاعفی بر فیزیک و روان آنهاست. فمینیست‌ها با وجود آگاهی به پیدایش فن‌آوری‌های جدید، مؤثرترین راه پرهیز از جنگ را تعامل به جای استقلال، مذاکره به جای سلطه و همکاری همدلانه به جای توسعه‌طلبی دانسته و دیپلماسی فراملی را اصلی‌ترین مأموریت دولت در ترویج امنیت پایدار می‌دانند.

۳. پیشرفت ملایم و مداوم به جای توسعه خشن و سریع

فمینیست‌ها به برنامه‌ریزی قاطع، ضربتی و مقطعی مردان بدبین هستند و معتقدند که پروسه توسعه باید فراگیر، کل‌نگر و معطوف به آینده باشد و مهمتر اینکه همه ساکنان جهان و بخصوص کشور را در برگیرد. اینان بیشتر دغدغه توزیع را دارند و به همین خاطر به رفاه اجتماعی مؤثر بیش از سیاست اقتصادی بلندمدت باور می‌کنند. به اعتقاد فمینیست‌ها، قدرت ناشی از عمل هماهنگ و مبتنی بر توانمندی جمعی، بسیار بیشتر از توسعه بیشتر اما ناموزون است.

۴. تأکید بر وجوه نرم‌افزاری قدرت و امنیت

همانگونه که گفته شد، نقد کلیدی فمینیست‌ها بر رئالیست‌ها این بود که آنها بر قدرت کلان، سخت و ملموس تأکید دارند و از توجه به وجوه خرد، نرم و نامرئی امنیت و قدرت غافلند. مباحثی مانند همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام و اقلیت‌ها، توزیع ثروت‌های اقتصادی و منابع طبیعی، نظارت بر توزیع عادلانه عایدات و برابری فرصت‌ها و تعریف فراجنسیتی عدالت، از جمله نکات اساسی فمینیست‌ها در تعریف قدرت و امنیت است. ارائه برداشتی پویا، جمعی و وسیع از آن دو مفهوم، مهمترین وجه تمایز برداشت‌های فمینیستی است. جدول شماره دو، سایر ملاحظات مردان و زنان در باب قدرت و امنیت را نشان می‌دهد:

جدول ۲:

مفهوم کلیدی	برداشت فمینیستی	برداشت رئالیستی
فهم امنیت	جامعه محور	دولت محور
ماهیت امنیت	چندبعدی	یک بعدی
متولی امنیت	کل جامعه	دولت مقتدر
موضوع امنیت	زنان - جامعه	ارزش های حیاتی (تعمیر ارضی، انسجام اجتماعی و حاکمیت سیاسی)
شیوه تأمین امنیت	توزیع عادلانه فرصتها و ثروت	تولید انبوه ثروت
سطح تحلیل	گسترده - فراملی	ملی
نوع قدرت	نرم افزاری	سخت افزاری
نوع برنامه ریزی و سیاست گذاری امنیتی	مقطعی - موردی	کلان
حوزه عمومی - خصوصی	تلفیق کامل	تفکیک کامل
مناسبات بین المللی	تعامل محور	استقلال محور
سیاست استراتژیک	عادی	عالی
موضوع تحلیل	جمعیت	فردیت

یادداشت‌ها

1. Burnham, Peter, et al, *Research Methods in Politics*, London, Palgrave, Macmillan, 2004, p. 12.
2. Robert, E. Goodin, (ed) *Political Science*, New York, Oxford University Press, 1996, p. 7.
۳. آر دی مک کین لای و آر، ستیل، *امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها*. ترجمه اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰ صص ۱۴-۱۲.
4. Baylis, John and Smith Steve, *The Globalization of World Politics*, Oxford, Oxford University Press, 1997, chap 9.
5. Peggy, Antrobus, *The Global Women's Movement – origins, issues and strategies*, London, zed books, 2004, pp. 33 – 34.
۶. بشیریه، حسین، *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۲.
۷. کاستلز، ایمانوئل، *عصر اطلاعات: قدرت هویت*، ترجمه حسن چاوشیان، ویراسته‌ی علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۲۰۰.
۸. کاستلز، ایمانوئل، همان، ص ۲۸۵.
۹. همان، ص ۲۱۸.
10. Phillips, Anne (ed), *Feminism and Politics*, Oxford & New York, Oxford University Press, 1998, p. 6.
11. Chris, Weedon, *Feminism: Theory and The Politics of difference*, Oxford, Black well, 1999, pp. 21 – 22.
۱۲. ویلفورد، ریک، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژیهای سیاسی*، ترجمه م. قاندر، تهران، مرکز، ۱۳۷۵، ص ۳۲.
۱۳. قادری، حاتم، *اندیشه سیاسی در قرن بیستم*، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۲۵.
14. Nicholson, Linda, *Feminism and Postmodernism*, London & New York, Routledge, 1990, p. 7.
15. Virginia, Sapiro, *Feminist Study and Political Science and vice – versa*, Published in: Phillips, Anne, Op. Cit, pp. 67 – 68.
16. Jaggar, Alison, *Feminist Politics & Human Nature*, U.S.A, Rom and Pheld, 1983, pp. 17 – 8.
همچنین: چهار تعلق از فمینیسم، ترجمه س. امیری، *ماهنامه زنان*، شماره ۲۷ و ۲۸، صص ۷-۵.
۱۷. ویلفورد، ریک، پیشین، ص ۳۵۸.
۱۸. میل، جان استوارت، *کنیزک کردن زنان*، ترجمه خسرو ریگی، تهران، بانو، ۱۳۷۷، ص ۴۱.
19. Jaggar, Alison. Op. Cit, p. 142.
20. Alice, Echols, *Daring to be bad: Radical Feminism in America*, University of Minnesota, p 1990, p. 92.

21. Anita, Gurumurthy, *Challenging Gender Inequalities in the Information Society*, Bridge Bulltin, September 2004, p. 15.
22. Gerda, Lerner, *The Creation of feminist Consciousness; Fram the Middle age to Eighteen Seventy*, Oxford, Oxford University Press, 194, p. 20.
۲۲. چهار تعلق از فمینیسم، ترجمه س. امیری، پیشین، ص ۲۱.
23. Phillips, Anne, *Feminism & Politics*, *op. Cit*, p. 8.
۲۴. تریف، تری، و دیگران، *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علی رضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۲-۱۸۱.
25. Molyneux, Maxin, *Women's Movements in International Perspective, Latin America and Beyond*, London, Palgrave, 2002, p. 3.
26. Sylvester, Christine, *Homless in International Relation; Women's Place in Canonical Text and Feminist Reimagining*, Published in Phillips, Anne, *op. Cit*, p. 45.
27. I bid.
28. Sapiro, Virgenia, *Feminist Studies and Political Science and Vice – Virsa*, Published in: Phillips, Anne, *op. Cit*, p. 67.
29. Hay, Colin, *Political Analysis*, London, Palgrave, 2002, p. 15.
30. Burr, Viviex, *Gender and Socical Psychology*, London & New York, Routledge, 1998, p. 33.
- Whithworth, Sandra, *Feminism and International Relations: Towards a Political Economy of Gender in International and Non – Governmental Institutions*, London, Palgrave, 1997, p. 1.
31. Booth, Ken, Security and Emancipation, *Review of International Studies*, 17, 1991, p. 313.
- تریف، تری، و دیگران، پیشین، ص ۱۶۵.
32. Tichner, J. Ann, *Gender in Internatioal Relations: Feminist Perspectives in Achieving Global Security*, New York, Columbia University Press, 1992, pp. 18 – 20.
- تریف، تری، و دیگران، پیشین، ص ۱۸۱.
33. Sandra,Whitworth, *Feminism and International Relations*,New York,Macmillan Press,1997,p. 3.
34. Ibid, p. 12.